

تفسیر آیت الله حسینی طهرانی از روایت امام جواد(ع) / فتوا دادن در مقابل فتوای اَلم جائر نیست



جاودانگی و ابدیت فقط در انحصار کلام معصوم است و آن کلامی است که صدور آن در ظرف ابد است نه در ظرف معین و تاریخ خاص و مکان مخصوص لذا همیشه باید خود را مخاطب کلام این ذوات مقدسه قرار داد....

فتوا با وجود اَلم جائر نیست؛ برای اینکه فتوای به غیر حق است و مَصَب فتوا در امت، حتماً مختص به اَلم است. پس هر فتوایی که مخالف فتوای اَلم باشد مَعَ وجود الاَلم، فتوای بما لا یَعْلَمُ اَنَّهُ حَقّ و مخالف حق است. جاودانگی و ابدیت فقط در انحصار کلام معصوم است و آن کلامی است که صدور آن در ظرف ابد است نه در ظرف معین و تاریخ خاص و مکان مخصوص لذا همیشه باید خود را مخاطب کلام این ذوات مقدسه قرار داد و علماء بزرگوار از فقره فقره کلمات معصومان(علیهم السلام) نتیجه گیری در امور دینی و دنیوی نموده اند. مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی(ره) با ذکر حکایتی از امام محمد تقی بحثی فقهی اجتماعی را نتیجه می گیرد که در روز شهادت حضرتش تقدیم می گردد.

ایشان در جلد سوم کتاب امام شناسی می نویسند: در «بحارالانوار» از کتاب «عیون المعجزات» نقل شده است که چون حضرت رضا(علیه السلام) به درود حیات گفتند سن فرزندشان حضرت امام محمد تقی(علیه السلام) هفت سال بود و راجع به امامت آن حضرت در بین مردم بغداد و سایر شهرها اختلاف شد. در این حال ریان بن الصلت و صفوان بن یحیی و محمد بن حکیم و عبدالرحمن بن حجاج و یونس بن عبدالرحمن و افراد بسیاری از بزرگان شیعه و موثقین از آنها، همگی در خانه عبدالرحمن بن حجاج که در محله برکه ذلول بود گرد آمده، گریه می کردند و بر این مصیبت عظمی که شهادت امام بود ماتم سرائی نموده می گریستند. در آن هنگام یونس بن عبدالرحمن به آنها گفت: گریه را کنار گذارید بیائید فکری کنیم و در مسائل دینی تا زمانی که ابوجعفر (امام جواد) بزرگ نشده است به چه کسی رجوع کنیم و چه کسی را مرجع و ملاذ خود قرار دهیم؟!

ناگهان ریان بن صلت برخاست و گوی او را محکم بفشرد و چندین لطمه و سیلی های متواتر به صورت او بنواخت و گفت: تو همان کسی هستی که برای ما به ظاهر مؤمن بودی ولی در باطن خود شک و شرک را پنهان می داشتی. اگر امر ابوجعفر از طرف خدا باشد، در این صورت اگر فرضاً طفل یک روزه باشد به منزله عالمی بزرگ و شیخی عظیم القدر و ما فوق آن خواهد بود و اما اگر از طرف خدا نباشد در این صورت اگر فرضاً عمر او هزار سال باشد باز به منزله یکی از مردم عادی خواهد بود، این طور باید در حق ابوجعفر تفکر نمود. در پایان کلام ریان بن صلت تمام آن جمعیت یونس بن عبدالرحمن را سرزنش کردند و بر آن گفتارش ملامت و توبیخ نمودند.

آن زمان موسم حج بود، از علمای بغداد و سایر شهرها و از فقهای این بلاد هشتاد نفر اجتماع نموده قصد حج بیت الله را نمودند و اول وارد مدینه شده برای آنکه حضرت ابوجعفر را دیدار کنند. در بدو ورود در خانه حضرت امام جعفر صادق(علیه السلام) که خانه بزرگ و خالی بود، وارد شدند و همگی روی فرش گسترده نشستند. در این حال عبدالله بن موسی وارد شد و در صدر مجلس نشست و شخصی ندا در داد که: این است فرزند رسول خدا، هر کس از شما سؤالی دارد بنماید. این جماعت از مسائل مختلفی سؤال کردند و جواب های عبدالله کافی نبود، جماعت شیعه مهموم و مغموم شدند و در دل فقهاء تشویش و اضطرابی وارد شد و برخاسته می خواستند مجلس را ترک کنند، و با خود می گفتند که: اگر ابوجعفر آمده بود تمام مسائل را آن طور که باید جواب می گفت و این جماعت دچار پاسخ های ناتمام عبدالله نمی شدند.

ناگهان دری از صدر مجلس باز شد و موفق خادم، داخل شد و گفت: این است ابوجعفر که الآن وارد خواهد شد. همگی برخاستند و استقبال کردند و بر آن حضرت سلام کردند، حضرت داخل شد. در تن خود دو پیراهن داشت و عمامه خود را از دو طرف آویزان کرده و نعل عربی در پای داشت و نشست. مردم همگی ساکت شدند، همان سؤال کننده قبلی برخاست و از مسائل خود که سابقاً پرسیده بود از حضرت سؤال کرد. حضرت جواب کافی و شافی فرمودند، به طوری که همه آنها خوشحال شدند و بر آن حضرت دعا کرده درودها فرستادند و سپس گفتند عموی شما عبدالله به چنین و چنان فتوا داد.

حضرت رو به عموی خود نموده فرمودند: «لا اله الا الله يا عم عظیم عِنْدَ الله انْ تَقِفْ عَدَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولَ لَكَ: لم تفتي عبادي بما لم تعلم و في الامة مَنْ هُوَ اعلمُ مِنْكَ؛ ای عمو به درستی که بسیار بزرگ است نزد خدا آنکه فردای قیامت در پیش او بایستی سپس از تو سؤال کند چرا فتوا دادی بندگان مرا به چیزی که نمی دانستی در حالی که در بین امت از تو شخص داناتری بود؟!»

و از عمر بن فرج رنجی روایت شده که در آن مجلس، گفتم به ابی جعفر که: شیعیان تو ادعا می کنند که از تمام آب دجله و وزن آن اطلاع داری و ما کنار دجله منزل داریم؟! حضرت فرمود: آیا خداوند چنین قدرتی دارد که این علم را به پشهای بیاموزد یا نه؟ عرض کردم: بلی قدرت دارد، حضرت فرمود: «انا اكرمُ على الله مِنْ بَعْضَةِ و مِنْ اَكْثَرِ خَلْقِهِ؛ من نزد خدای تعالی از پشه و از بسیاری از مخلوقاتش گرامی ترم.»

علامه طهرانی در مقالی دیگر (ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 2) با استشهاد به این کلام نورانی حضرت جواد الائمه(علیه السلام) چنین نتیجه می گیرند: ظاهر این روایت اگرچه نهی است از فتوای به غیر علم، إلا اینکه بعد از تأمل در محتوای آن به دست می آید که: این ظاهر، مراد نیست. بلکه مستفاد از آن، نهی از فتوا است زمانی که در میان امت، اَلم وجود داشته باشد. به جهت اینکه امام علیه السلام بعد از اینکه نهی و مؤاخذه فرمود از فتوای به غیر علم، مورد نهی خود را تخصیص داد به آنجائی

که در امت، اَعْلَم وجود داشته باشد و چون می دانیم که: فرقی در حرمت فتوای به غیر علم نیست بین اینکه در میان امت، اَعْلَم باشد یا نباشد؛ لهذا مستفاد از کلام حضرت، اَحْتِصَاصُ النَّهْيِ بِصُورَةِ وُجُودِ الْعِلْمِ است و مُفْتَى، عند وجود العلم ممنوع از فتوی می باشد، مطلقاً؛ چه فتوای وی بدون علم باشد و چه با علم. و آن فتوایی که در قبال فتوای اَعْلَم واقع شود، آن فتوا نادرست و غیر حق است؛ اگرچه مُفْتَى قاطع به صحت آن باشد.

محصل کلام اینکه: فتوا با وجود اَعْلَم جائز نیست؛ برای اینکه فتوای به غیر حق است. در این روایت امام(علیه السلام)، مدار را بر فتوای اَعْلَم قرار داده است. پس هر فتوایی که مخالف فتوای اَعْلَم باشد مَعَ وُجُودِ الْعِلْمِ، فتوای بما لا يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقَّ و مخالف حق است و این همان استظهاری است که گفتیم از روایت می شود.

بنابراین، مفاد روایت این است که: مَصَبِّ فتوا در امت، حتماً مختص به اَعْلَم است، وَ لَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ فِي قِبَالِهِ أَنْ يُقْتَى بِشَيْءٍ. حضرت در این جمله: لَمْ تُقْتَى عِبَادِي بِمَا لَمْ تَعْلَمْ وَ فِي الْأَمَةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ، می خواهد بفرماید: خداوند مؤاخذه می کند که: ای بنده! در حالی که اَعْلَم از تو در میان امت وجود داشت، چرا فتوا دادی؟! نمی خواهد بگوید: چرا فتوا دادی بما لا تعلم؟ چرا که فتوای بما لا تعلم مطلقاً جائز نبوده، و حرام است؛ چه اینکه در امت اَعْلَم باشد یا نباشد.

فَيَنَاءً عَلَيْهَا عبارت: لَمْ تُقْتَى عِبَادِي بِمَا لَمْ تَعْلَمْ وَ فِي الْأَمَةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ، می رساند که: وجود مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ فِي الْأَمَةِ، جلوگیری از فتوای تو می کند! و در این صورت نباید فتوا بدهی؛ چه اینکه فتوایت عَنِ عِلْمٍ باشد یا عَنِ غَيْرِ عِلْمٍ. پس در مقابل فتوای اَعْلَم فتوا دادن جائز نیست.

نکته دقیقه: در اینجا آنچه نهی مستقیم بر روی آن قرار می گیرد، فتوای تو است؛ چه از روی علم باشد و چه از روی غیر علم؛ فتوای تو هر چه باشد، فتوای عَنِ غَيْرِ عِلْمٍ است؛ زیرا در مقابل فتوای اَعْلَم قرار گرفته است.

نفرموده است: لَمْ تُقْتَى عِبَادِي بِمَا تَعْلَمُ وَ مَا لَا تَعْلَمُ وَ فِي الْأَمَةِ مَنْ هُوَ حَيَّرُ مِنْكَ؟ برای اینکه اگر اینطور می گفت، معنیش این بود که در وقتی که میان امت، اَعْلَم وجود دارد فتوای به علم یا به غیر علم نده! ولی در اینجا کلمه «بِمَا لَمْ تَعْلَمْ» را آورده است تا این معنی را برسا هست، فتوای تو هر چه باشد، فتوای به غیر علم و از روی جهل است. در هنگامی که وزنه اَعْلَمی موجود باشد، سخن تو مُضَيَّ نیست؛ گفتارت حجیت ندارد. در هنگامی که طبیب متخصص و حاذقی باشد، علمت را إِبْرَاز نکن، زیرا آن علم تو برای خودت علم است، برای دیگران جهل است و ممکن است خطری در پی داشته باشد. وقتی که در میان امت شخص اَعْلَمی هست، فتوایی که تو صادر می کنی فتوای بما لا تعلم است؛ و لو اینکه فی الواقع مُصِيب هم باشد؛ لیکن این فتوا در مقابل آن حق و حقیقتی که حجیت گرفته که همان فتوای اَعْلَم است، إِظْهَارِ نَظَرِ و فتوای به غیر علم می باشد.

و لذا حضرت با این لطیفه می خواهد بفهماند که با وجود اَعْلَم در میان امت، فتوا دادن مطلقاً صحیح نیست، خواه فتوای آن مفتی با واقع مطابقت نکند یا نکند. البته فتوای هر کس برای خودش حجت است؛ اَمَّا إِفْتَايَ بِلَا عِلْمٍ فَغَيْرُ حَقٍّ وَ دَسْتُورِ الْعَمَلِ به غیر است، این منفی است.